

صد و پنجاه سالگی « کاپیتال » مارکس

۱۵۰ سال پیش (۱۸۶۷) مهم‌ترین اثر علمی جنبش کمونیستی، «سرمایه» نوشته کارل مارکس انتشار یافت که عنوان آن «نقد اقتصاد سیاسی» نام داشت. در بحث‌های امروز به کمونیسم و مارکس همواره به دو شیوه پرداخته شده است که از کمونیسم علمی سلب اعتبار نمایند. ابتدا در پشت تمجید فراوان با ذکر این که در آن زمان، در عمل خیلی چیزها همان بود که کارل مارکس در کتابش توصیف کرده بود ولی حال گفته می‌شود که امروز جریان چیز دیگری است و این که تزه‌های اساسی این کتاب دیگر فاقد اعتبارند. دوم این که چنین استدلال می‌شود که گویا علت این اشتباهات ناشی از تئوری غلط مارکس در باره نقش پرولتاریا ناشی می‌شود که زمینه‌زندگیش خلاف آنچه که مارکس پیش‌بینی نموده بود بهبود یافته است. از طرف دیگر ادعا می‌شود پرولتاریا از نظر کمی مدام کاهش یافته و در واقع یک گروه مردمی در حال سقوط است و اقتصاددانان امروز بورژوازی، مفهوم طبقه را تقریباً دیگر بر زبان نمی‌آورند.

جالب اینجاست که یک انتقاد واقعی از آثار کارل مارکس موجود نیست. نقد واقعی نه بدین معنا که باید درست باشد، بلکه کوشش شده باشد براساس انتخابی از یک متن، ساختمان منطقی آن و مصالح تجربی جمع‌آوری شده ثابت کنند که کارل مارکس در بخش و یا صفحه معینی چیزی را غلط مطرح نموده است. مبشرین امروز سرمایه‌داری چنین وانمود می‌کنند که گویا اصلاً احتیاجی به آن نداشته و از دیدی کاملاً سطحی و گمانه‌زنی اتهامات خود را صورت‌بندی می‌کنند.

از دروغ‌گویی پوشیده‌ه ملی‌گرایی تا به اصطلاح < تحلیل رفتن > پرولتاریا

با اصطلاح < نفی‌کنندگان > تئوری‌های مارکس از یک دید ملی‌گرایانه استفاده می‌کنند. مارکس عملاً در نیمه قرن نوزدهم در «سرمایه» جهت به تصویر کشیدن عنصر تجربی، از انگلستان، پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری آن زمان، بطور مشروح در متون خود استفاده کرده است. شیوه استدلال منطقی او اما به زمان‌های دورتری از وضعیت موجود، به دهه‌های پیش از انتشار کتاب سرمایه در انگلستان می‌رسد. مارکس از پیش نگاه به تمامی کشورها داشت، اتفاقی نبود که در آخرین جمله «مانیفست حزب کمونیست» که در سال ۱۸۴۸ یعنی ۲۰ سال قبل منتشر شد، آمده بود که «**پرولتاریای تمامی کشورها باید متحد شوند**» بدین معنا سرمایه‌داری که در سراسر جهان گسترش یافته بود، موضوع کار مطالعات مارکس بود. دقیقاً با حرکت از چنین درکی می‌توان دید که با گسترش هرچه بیشتر سرمایه‌داری در اقصی نقاط جهان تحلیل مارکس روزآمد شده، اهمیت آن افزایش یافته و به هیچ وجه ارزش آن کاسته نشده است. اختصاص نگرش تئوری مارکس به یک کشور برای رد آن، اشتباهی مفهومی است که در ذات خود نداشتن جواب درست به مقوله اقتصاد سیاسی است.

سرمایه‌داری با مناسبات طبقاتی‌اش از پیش نمی‌تواند به یک کشور محدود باشد و این سوال را که مثلاً پرولتاریا وضعیت خود را بهبود می‌بخشد، رشد می‌کند و یا اینکه تحلیل می‌رود، نمی‌توان بر مبنای تحقیقات در باره سوئیس، اتریش، آلمان و یا دیگر کشورهای اروپای غربی جواب داد.

نقش روزافزون جهانی پرولتاریا را می‌توان در فرایند، انتقال تولید اجناس و کالاها در ابعاد وسیع با هدف سودآوری بیشتر از کشورهای مرکز سرمایه‌داری به دیگر نقاط کره زمین، دید. یک نگاه زودگذر بر آمار اقتصاددانان بورژوازی نشان می‌دهد که چگونه پرولتاریا با کمیتی عظیم در کشورهایی مانند هندوستان، چین و نیز بنگلادش و آفریقای جنوبی در چند دهه گذشته

رشد کرده و همچنان رشد می‌کند. اگر تعداد پرولتاریا بعنوان مثال در سوئیس کاهش یافته است فاکتوری قابل گذشت در مقایسه با رشد آن در سطح جهانی است.

تنها، مجموعه تولید در تمامی دنیا، قادر است درباره کمیت پرولتاریا اطلاع رسانی کند. به عینه می‌توان دید که اهمیت پرولتاریا در سراسر جهان روزبروز افزایش یافته و پرولتاریا در سطح جهانی همانند گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید و عملکرد سرمایه‌داری دارد.

اگر می‌خواهیم مسایل تئوریک مارکسیستی بطور جدی مورد بحث قرار گیرند پس ضروری است که وضعیت پرولتاریای جهانی را بررسی کنیم. آن موقع روشن می‌شود که حد متوسط موقعیت برتر پرولتاریا در کشورهای غربی باید، در رابطه با وضعیت فلاکت‌بار پرولتاریا در کشورهای دیگر به بحث گذاشته شود. آنچه که مشخص است تا کنون هیچگونه آمار دقیقی درباره طبقه کارگر در کلیه کشورهای جهان در دسترس نیست. آمارهای موجود تمامی شاغلین در تولید، از جمله کارمندان و مدیران رهبری کننده و یا توده بزرگ بخش خدمات را هم در یک شرکت تولیدی در بر می‌گیرد. به همین دلیل مشکل است که به مفهوم کارل مارکس تحلیل مشخصی از وضعیت طبقه پرولتاریا در تمامی کشورهای جهان ارائه داد. ولی اشارات و اعداد، هر چند ضعیف در آمارهای بورژوازی یک چیز را نشان می‌دهند که تحلیل رفتن پرولتاریا در سطح جهانی دروغ و افسانه‌ای بیش نبوده و کوششی بیهوده جهت رد نظریات مارکس است.

با تکبر ملی در مقابل کارگران مهاجر مبارزه کنیم!

برای این که بطور منظم تغییرات وضعیت پرولتاریا را در یک کشور مشخص کنیم، کافی نیست که تنها جایگاه او را در صحنه جهانی در نظر بگیریم. بخوبی روشن است، که شرایط خاص سیاسی بخصوص در کشورهای امپریالیستی، مانند استثمار خلق‌ها در کشورهای دیگر، جنگ‌های غارتگرانه، عوامل دیگر هم نقش دارند. در این رابطه، بیش از همه یک قشر کوچک ولی نسبتاً ثابت از طبقه کارگر، (بنام اشرافیت کارگری) وجود دارد که از طرف امپریالیسم تطمیع می‌شود تا جهت مقابله با مبارزات پرولتاریا بکار گرفته شود. تا کنون کوشش‌هایی صورت گرفته است تا وضعیت پرولتاریا را در آلمان ترسیم کند. تا آنجایی که پرولتاریا تنها در آلمان مورد آزمون قرار گرفته است، جنبه بین‌المللی آن حذف شده است. در اینجا تکبر خاصی را در بین محافظی که احساس چپ بودن دارند و یا خودشان را چپ رادیکال می‌نامند، در رابطه با نقش پرولتاریا در سرنگونی سرمایه‌داری می‌توان مشاهده کرد.

عینک ملی‌گرایی مانع از آن می‌شود که حتی ارتش بزرگ کارگران مهاجر را اصلاً در نظر بگیریم. امروزه از ترکیب پرولتاریای آلمان، در مراکز بزرگ صنعتی در کارخانه‌های ماشین‌سازی و دیگر مراکز تولیدی، آگاهانه و یا غیرآگاهانه تحلیلی درست انجام نمی‌شود. اصولاً در پشت خودستایی ملی علیه پرولتاریا، ناسیونالیسم در پشت آن کاملاً قابل مشاهده است. این نخوت در مقابل پرولتاریا در آلمان، در مقابل کارگرانی است که چندین دهه قبل به آلمان مهاجرت کرده‌اند، فخرفروشی علیه انسانهایی که تبار ترک، اسپانیایی یا مراکشی داشته و یا از کشورهای دیگری آمده‌اند و امروز بخش بزرگی از هسته پرولتاریای صنعتی را در آلمان تشکیل می‌دهند.

نتیجه‌گیری تعیین‌کننده مارکس: نابودی سرمایه‌داری بدست پرولتاریا انقلابی

قصد مارکس این نبود که از پرولتاریا اسطوره‌ای بسازد. برای مارکس طرح مسأله این نبود که گویا پرولتاریا خودبخود و به تنهایی انقلاب می‌کند. هسته اصلی تحلیل مارکس در باره سرمایه‌داری بدین معنی است که سرمایه‌داری در موقعیتی نیست که مشکلات حاصله از نظام متکی به بهره‌کشی را حل کند. سرمایه‌داری در موقعیتی نیست که برای تمامی انسان‌ها زندگی

مناسبتی فراهم کند. سرمایه‌داری در وضعیتی نیست، که بر بحرانهایی که در سطح جهانی در حال گسترش است چیره گردد. برای این کار پرولتاریا مجبور است مبارزه کند و در مبارزه خود را تکامل بخشد و سوالات اساسی‌ای را مطرح نماید که مارکس از دیدگاه کمونیسم علمی پاسخ داده‌است: بدین معنا که خلع مالکیت کنندگان استثمارگر را خلع مالکیت نماید. مسأله بر سر این نیست که پرولتاریا از چه سطحی از آگاهی و سازمان‌دهی در زمان مشخصی برخورداراست، بلکه مسأله این است که ظرفیت‌های بزرگ او برای مبارزات انقلابی گسترش یابد، زمانی که مبارزه پرولتاریا با اندیشه‌های کمونیسم انقلابی تلفیق می‌شود، امری که دقیقاً وظیفه حزب کمونیست است.

در خاتمه یک تحلیل همه‌جانبه که چگونه ارزش اضافی تولید می‌شود، و چگونه در روند تولید سرمایه‌داری طبقه کارگر استثمار می‌شود، مارکس پیگیرانه مشکلات اصلی سرمایه‌داری را چنین جمع‌بندی می‌کند.

این یا آن سرمایه‌دار، سرمایه‌دارهای دیگر را از پای در می‌آورد. یا به پای این تمرکز یا این سلب مالکیت از بسیاری از سرمایه‌دارها توسط تعدادی اندک، تحولات دیگری در مقیاس فزاینده رخ می‌دهد، مانند رشد شکل همیاری فرایند کار، کاربرد فنی آگاهانه علم، بهره‌برداری روشمندانه از زمین، تبدیل وسایل کار به شکل‌های که تنها می‌توانند به صورت جمعی به کار بسته شوند، صرفه‌جویی در تمامی وسایل تولید از طریق استفاده از آنها به صورت وسایل تولیدی کار اجتماعی و بهم‌پیوسته، درگیر کردن تمامی مردم در شبکه بازار جهانی و همرا با آن رشد سرشت بین‌المللی رژیم سرمایه‌داری، با کاهش منظم تعداد سرمایه‌داران کلانی که تمامی امتیازات این فرایند دگرگونی را غصب کرده و به انحصار خود در می‌آورند، حجم فقر، ظلم و سرکوب، بردگی، تباهی و استثمار رشد می‌کند، اما با آن شورش طبقه کارگر افزایش می‌یابد، طبقه‌ای که پیوسته از لحاظ تعداد بزرگتر می‌شود و توسط همین سازوکار فرایند تولید سرمایه‌داری آموزش می‌بیند، متحد می‌شود و سازمان می‌یابد. انحصار سرمایه به غل و زنجیری بر دست و پای شیوه تولیدی بدل می‌شود که همرا با آن و تحت تاثیر آن شکوفا شده‌است. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پیوسته‌ی سرمایه‌داری آنها سازگار نیست. این پیوسته می‌ترکد. ناقوس مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به صدا در می‌آید. سلب مالکیت کنندگان سلب مالکیت می‌شوند. (مارکس، سرمایه - نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد یکم) - ترجمه‌ی حسن مرتضوی

مارکس در اواخر کتابش از «مانیفست حزب کمونیست» نقل می‌کند که سرمایه‌داری اساس خود را سیستماتیک از بین می‌برد، مارکس و انگلس به این نتیجه می‌رسند: *از تمامی طبقاتی که در مقابل بورژوازی قرار دارند، پرولتاریا تنها طبقه انقلابی است (مارکس، سرمایه، جلد 1 مجموعه آثار)*

نتیجه‌گیری تعیین‌کننده: نابودی سرمایه‌داری توسط انقلاب، به رهبری اکثریت پرولتاریای انقلابی انجام می‌شود، در نتیجه نیروهای انقلابی که جهت‌گیری کمونیسم علمی را دارند در کار سیاسی و تشکیلاتی باید درون پرولتاریا پایه داشته باشند. این هم‌چنین بدین معنا است که بیش از همه از درون پرولتاریای انقلابی نیروهای برمی‌خیزند که سازنده حزب کمونیست خواهند بود.

.....

نظری کوتاه به ساختار کتاب سرمایه

در بخش اول مارکس نشان می‌دهد که انسان‌ها ابتدا چگونه فقط وسایل مورد احتیاج خود را فراهم کرده و بالاخره آغاز به مبادله آن‌ها می‌کنند. در اینجا کالاهای ساخته شده با کالاهای دیگر مبادله می‌شوند. مارکس سپس نشان می‌دهد که چگونه پول بوجود می‌آید که با تمامی دیگر کالاها قابل تعویض است.

در بخش دوم مسأله‌ای مهم مطرح می‌شود: که چگونه پول به سرمایه تبدیل می‌شود؟ پیش فرض اصلی مارکس، خرید و فروش نیروی کار است. نیروی کار هم به کالا تبدیل می‌شود. طبقه سرمایه‌دار که صاحب ابزار تولید تعیین‌کننده است، کالای نیروی کار را می‌خرد و موفق می‌شود که آن را تا حد امکان و برای مدت دراز بصورت فشرده < مصرف کند > یعنی: آن‌ها را در کارخانه‌هایشان وادار به کار کند. این < کاربرد > تعیین‌کننده‌ترین منبع برای سرمایه‌داران جهت تصاحب تولید ارزش افزوده است. در ادامه سه بخش دیگر، مارکس از نظر تاریخی و منطقی توضیح می‌دهد که چگونه استثمار طبقه کارگر صورت می‌گیرد، چگونه ارزش افزوده برای سرمایه‌داران ایجاد می‌شود و با چه روشهایی استثمار طبقه پرولتاریا تشدید شده و تولید ارزش افزوده افزایش می‌یابد.

مزد کار طبق نظر مارکس در بخش ششم، فارغ از شکل آن، فقط تشابه ظاهری عدالت را تداعی می‌کند و بر استثمار ارزش افزوده تولید سرپوش می‌گذارد.

در آخرین بخش، یعنی بخش هفتم، مارکس نشان می‌دهد که چگونه و چرا سرمایه افزایش می‌یابد (انباشت سرمایه) و چه مشکلات و بحرانهایی در کنار آن پدید می‌آیند و بیکاری به چه معناست که مارکس آنرا باصطلاح ارتش ذخیره صنعتی می‌نامد. مارکس ثابت می‌کند که مشکلات سرمایه‌داری در سطح بالاتری تکرار می‌شوند و در چارچوب سرمایه‌داری قابل حل نیستند.

اهمیت ویژه بخش هفتم در این است که مارکس آن را در یک قسمت جداگانه تحت عنوان انباشت اولیه، برای ایجاد سرمایه-داری با دقت توضیح می‌دهد. او نشان می‌دهد که چگونه از طریق استثمار و سرکوب اهالی روستا نیروی کار لازم به کارخانه‌ها رانده می‌شوند و سپس نتیجه می‌گیرد، چه اهمیت تعیین‌کننده‌ای سرکوب و استثمار و غارت و برده داری در مستعمرات سرمایه‌داری جهت انکشاف سرمایه‌داری داشته‌است.

وین - 20 مارس 2017

تذکر: این مقاله از نشریه «خلاف جریان» (Gegen die Strömung) شماره 2017/9 - سپتامبر 2017 برداشت شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت این جریان رجوع نمایید.

www.gegendiestroemung.org

ترجمه و تکثیر < یکی از فعالین چپ در وین - اتریش >

Kontaktadresse: Iran-Rat, Amerlinghaus, Stiftgasse 8, A-1070 Wien
email: linksaktivist@gmx.at